

خودسرانه دکتر میلیسپو رئیس هیئت مستشاری مالی آمریکا در ایران، که ابتهاج رئیس بانک ملی را با استفاده از اختیارات خود عزل کرده و وضعی بحرانی به وجود آورده بود مواجه شد. نویسنده در مجموعه اسناد مربوط به مأموریت دکتر میلیسپو در ایران، یک نامه ۵۹ صفحهای از وی خطاب به نخست‌وزیر را ملاحظه کرده است که دکتر میلیسپو ضمن انواع حملات به ابتهاج «وضع دماغی» ابتهاج را دلیل برکناری وی شمرده و بعد از اشاره به «عدم موازنه فکری و خوی سرکش و خودپسندی بیش از حد و نظر آمرانه» ابتهاج ادامه کار خود را مشروط به برکناری وی می‌نماید. بیات پس از دریافت این نامه لایحه سلب اختیارات اقتصادی دکتر میلیسپو را به مجلس برد و در پاسخ به نامه دیگری از میلیسپو، که ضمن آن به خدمات دوره اول مأموریتش در ایران در اوایل سلطنت رضاشاه اشاره کرده بود، چنین نوشت:

نامه شما با این عبارت آغاز می‌شود که «از این جانب دعوت شد برای مقابله با اوضاع رقت‌بار و خطرناک به ایران مراجعت نمایم». این مقدمه ایجاب می‌کند که من هم مقدمتاً این نکته را تذکر بدهم که در مدت غیبت شما از ایران این کشور از لحاظ مالی و اقتصادی همواره مدارج ترقی را پیموده و بودجه‌اش از ۲۵۰ میلیون ریال به ۳۵۰۰ میلیون ریال رسیده است...». بیات سپس شمه‌ای از پیشرفت‌های کشور را در دوره سلطنت رضاشاه ذکر می‌کند و می‌نویسد مشکلات فعلی کشور از جنگ ناشی شده و شما هم موفقیتی در کارتان به دست نیاورده‌اید. بیات پس از توجیه تصمیم مجلس درباره سلب اختیارات اقتصادی میلیسپو و تأکید بر این که وی حق عزل رئیس بانک ملی را نداشته مؤدبانه به او تذکر می‌دهد که وقت گرانبها را با نوشتن نامه‌های مفصل و بی‌مورد و دید و بازدید اشخاص تلف نکند!

دکتر میلیسپو بعد از وصول نامه بیات استعفا داد و به اتفاق اعضای هیئت مستشاران مالی آمریکا تهران را ترک گفت. در باقیمانده دوران نخست‌وزیری بیات واقعه مهمی رخ نداد، ولی با ادامه بحران در روابط ایران و شوروی و مشکلات اقتصادی کشور، دولت بیات از اواخر سال ۱۳۲۳ با مخالفت‌هایی در مجلس روبرو شد و روز ۲۸ فروردین ۱۳۲۴ پس از گزارش اقدامات پنج ماهه خود تقاضای رأی اعتماد کرد. کمتر از نیمی از نمایندگان حاضر در جلسه به دولت رأی اعتماد دادند و در نتیجه دولت سقوط کرد.

بیات در آبان‌ماه سال ۱۳۲۴ در بحبوحهٔ بحران آذربایجان به استانداری آذربایجان منصوب شد، ولی کاری از پیش نبرد و با استقرار حکومت پیشه‌وری در آذربایجان به تهران بازگشت. در کابینهٔ قوام‌السلطنه که در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ تشکیل شد وزیر دارائی بود و در مدت مسافرت قوام‌السلطنه به مسکو به‌عنوان وزیر ارشد کابینه نیابت نخست‌وزیری را به‌عهده داشت. در سال ۱۳۲۸ به نمایندگی مجلس مؤسسان دوم و سپس نیابت ریاست این مجلس انتخاب شد و در اولین دورهٔ مجلس سنا نیز به سناتوری انتخاب گردید. در سال ۱۳۳۱ دکتر مصدق او را به سمت رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت انتخاب کرد و تا هنگام مرگ همین سمت را داشت.

بعد از سقوط کابینهٔ بیات، اکثریت نمایندگان مجلس چهاردهم بعد از چند دور رای‌گیری بی‌نتیجه، سرانجام به نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) ابراز تمایل کردند و حکیمی روز ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۴ اولین کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد. وزیران ارشد کابینهٔ او، الهیار صالح وزیر دادگستری، عبدالحسین هژیر وزیر دارائی، انوشیروان سپهبدی وزیر خارجه و ابراهیم زند وزیر جنگ بودند. پست مهم دیگر کابینه، وزارت کشور را نیز خود حکیمی به‌عهده گرفته بود. همزمان با تشکیل کابینهٔ حکیمی جنگ در اروپا پایان یافت و نمایندگان مجلس که احساس می‌کردند شرایط زمان جنگ عوض شده و می‌توانند بیشتر در سیاست کشور و ادارهٔ امور اظهار نظر و اعمال نفوذ کنند به جروب‌بحث طولانی در برنامهٔ دولت پرداختند. بحث در برنامهٔ دولت حکیمی چهارده جلسه به‌طول انجامید و سرانجام هنگام اخذ رای اعتماد به دولت فقط ۲۵ نفر از نمایندگان به دولت رای موافق دادند و اکثریت نمایندگان گانی که قبلاً به نخست‌وزیری حکیمی ابراز تمایل کرده بودند با دادن رای ممتنع موجبات سقوط دولت او را فراهم ساختند. علت رای ممتنع اکثریت نیز ظاهراً عدم رعایت خواستهای آنها در انتخاب وزیران کابینه بود.

حکیمی بعد از این تجربهٔ ناموفق دو بار دیگر نیز به مقام نخست‌وزیری انتخاب شد، به‌همین جهت پیش از شرح چگونگی انتخاب مجدد او به نخست‌وزیری، شرح حال مختصری از وی، که از بازیگران اصلی اواخر قاجاریه و دوران سلطنت پهلویها بود ضروری به‌نظر می‌رسد.

ابراهیم حکیمی فرزند میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی، در حدود سال ۱۲۴۸ هجری شمسی در تبریز متولد شد. پدرش طبیب دربار ولیعهد (مظفرالدین میرزا) بود. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن زبان فرانسه برای تحصیل طب عازم پاریس شد. بعد از چند سال تحصیل در رشته طب و پیش از اخذ درجه دکترا، به دستور شاه به ایران بازگشت و در دربار مظفرالدین‌شاه شغل پدر را که حکیم‌باشی دربار بود به‌عهده گرفت. بعد از فوت عمویش میرزا محمودخان حکیم‌الملک لقب او را گرفت ولی چندی بعد «به‌واسطه دسائس درباری و همچنین خبطی که در دادن مقدار دارو به مظفرالدین‌شاه نمود اجباراً از سمت خود، طبیب مخصوص شاه، کناره گرفت و دکتر خلیل خان ثقفی اعلم‌الدوله جای وی را اشغال نمود...»^{۱۳}

در اولین دوره مجلس شورای ملی، از طرف نمایندگان مجلس به وکالت انتخاب شد^{۱۴} و در مدت نمایندگی مجلس سخت تحت‌تأثیر تقی‌زاده قرار گرفت و مرید او گردید. در جریان به‌توپ بستن مجلس از طرف لیاخوف، حکیم‌الملک به‌اتفاق ممتازالدوله رئیس مجلس به سفارت فرانسه پناهنده شد و با گرفتن تأمین جانی به‌وسیله سفیر فرانسه از تحصن خارج گردید. بعد از فتح تهران از طرف مجاهدین و خلع محمدعلی شاه به عضویت مجلس عالی که جانشین مجلس شورای ملی شده بود انتخاب گردید و سپس عضو هیئت مدیره شد که در آن زمان عهده‌دار اداره امور مملکت بود.

حکیم‌الملک در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی هم از تهران و هم از آذربایجان به وکالت انتخاب شد و نمایندگی مردم آذربایجان را پذیرفت. در اولین کابینه مستوفی‌الممالک که در سال ۱۲۸۹ شمسی تشکیل شد به وزارت مالیه انتخاب گردید، ولی بیش از سه ماه در این سمت دوام نیاورد و در ترمیم کابینه مستوفی به مجلس بازگشت. در سال ۱۲۹۰ مجدداً در کابینه صمصام‌السلطنه به وزارت مالیه انتخاب شد و از این تاریخ به‌بعد در کابینه‌های مختلف تا پایان سلطنت قاجاریه، به‌ترتیب وزیر معارف و اوقاف، وزیر مالیه، مجدداً وزیر معارف و اوقاف، وزیر خارجه و وزیر

۱۳- شرح حال رجال ایران. نگارش مهدی بامداد. جلد اول. صفحه ۹

۱۴- در دوره اول مجلس، به‌جای نمایندگان مستعفی یا نمایندگان که شغل دولتی قبول می‌کردند، مجلس رأساً نمایندگان انتخاب می‌کرد که آنها را نمایندگان منتخب مجلس یا «وکیل مجلس» می‌خواندند.

عدلیه بوده است. حکیم‌الملک در کودتای ۱۲۹۹ دستگیر و مانند سایر رجال بازداشت شده و بیش از سه ماه زندانی بود.

حکیم‌الملک در هیچ‌یک از کابینه‌های رضاخان قبل از سلطنت وی، و همچنین در هیچ‌یک از دولتهای دوران سلطنت رضاشاه شرکت نداشت تا این که برای اولین بار بعد از شهریور ۱۳۲۰، در کابینه قوام‌السلطنه به‌عنوان وزیر مشاور معرفی گردید و این آخرین سمت دولتی او قبل از احراز مقام نخست‌وزیری بود.

اولین کابینه حکیمی، همانطور که قبلاً اشاره شد، به علت این که حکیمی نظر اکثریت و کلای مجلس را در انتخاب وزیران خود مراعات نکرده بود، موفق به اخذ رأی اعتماد از مجلس نشد، ولی چهار ماه بعد همان نمایندگان که با رأی ممتنع یا مخالف خود موجب سقوط اولین کابینه حکیمی شده بودند مجدداً برای نخست‌وزیری او ابراز تمایل کردند و حکیمی دومین کابینه خود را در روز ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۲۴ به مجلس معرفی نمود. وزیران ارشد این کابینه ابوالقاسم نجم (وزیر خارجه) عبدالحسین هژیر (وزیر دارائی) و امان‌الله اردلان (وزیر عدلیه) بودند.

دومین کابینه حکیمی با یکی از بزرگترین بحرانهای سیاسی بعد از جنگ، یعنی حرکت‌های تجزیه‌طلبانه در آذربایجان و جلوگیری از اعزام قوای نظامی از مرکز برای سرکوب این حرکت از طرف نیروهای شوروی مواجه گردید. دولت حکیمی از طرق دیپلماتیک برای حل این مشکل تلاش می‌کرد، ولی این اقدامات مجلس را قانع نمی‌نمود، تا این که دکتر مصدق لیدر اقلیت ضمن نطق انتقادآمیزی، دولت را به عدم کفایت در حل اختلافات با همسایه شمالی متهم ساخت و گفت «بنده بیش از این صلاح نمی‌دانم که کار بلا تکلیف بماند. امروز دولت باید تصمیم بگیرد و کابینه را ترمیم بکند و اشخاصی که صلاحیت ندارند از کابینه خارج بشوند و اشخاصی که صلاحیت دارند وارد بشوند و یا هر چه زودتر از کار کناره‌جوئی بکنند» و سپس با اشاره‌ای غیر مستقیم به شخص حکیمی گفت «مریضی را به حکیم متوسطی رجوع کردند و به او گفتند این مریض را به شما رجوع می‌کنیم، ولی اگر خطر داشته باشد به ما خبر بدهید تا یک حکیم بهتری پیدا بکنیم. حالا من خواستم عرض کنم که اگر واقعاً این دولت نمی‌تواند کاری بکند یک روز نباید به ما بگوید کار از کار گذشته است... دلیل ندارد دولت مردم و جامعه را از اقدامات خود بی‌خبر بگذارد...»

حکیمی بالاخره سکوت را شکست و در پاسخ به اعتراضات نمایندگان، در جلسه روز ۳۱ آذرماه ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی حضور یافت و ضمن نطقی درباره اقدامات دولت برای حل مشکلات آذربایجان گفت «دولت همه اقداماتی را که از طرف عده‌ای در آذربایجان به عمل آمده برخلاف قانون و بلاثر می‌داند... لکن نظر به این که به واسطه توقف ارتش شوروی در آذربایجان دولت آزادی عمل نداشته و نتوانسته است قوای انتظامی را برای استقرار امنیت نقل و انتقال دهد، لذا با اولیای دولت شوروی و مأمورین آن دولت در ایران مذاکره نموده و هم خود را مصروف بر این نکته نموده‌ایم که دولت هر چه زودتر بتواند به وظایف خود در این قسمت عمل نماید. بعلاوه به وسیله سفیر کبیر شاهنشاهی در مسکو به استحضار دولت شوروی رسانده‌ایم که اینجانب قصد دارم به اتفاق آقای وزیر خارجه به مسکو عزیمت و مستقیماً با مقامات شوروی وارد مذاکره شوم...»^{۱۵}

دولت شوروی به پیشنهاد حکیمی برای مسافرت به مسکو و مذاکرات مستقیم با آن دولت پاسخ نداد و دولت حکیمی به علت تعلل در حل این مشکل در مجلس استیضاح شد. حکیمی در جلسه روز ۲۵ دیماه ۱۳۲۴ مجلس، ضمن اعلام آمادگی برای پاسخ به استیضاح گفت «همانطور که با توجه مخصوص و تمایل عموم نمایندگان و به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به سر کار آمده‌ام حالا نیز مهیا هستم که بلادرنگ کنار بروم» و در گزارش اقدامات انجام شده برای حل مشکل آذربایجان افزود «چنان که استحضار دارند در تعقیب و تکمیل مذاکراتی که در تهران و مسکو برای روشن شدن بعضی مسائل و تشیید روابط حسنه با دولت اتحاد جماهیر شوروی داشتیم پیشنهاد کردیم به مسکو برویم و از نزدیک کارهایی که داریم انجام بدهیم. چون جوابی نرسید و کنفرانس وزیران خارجه سه دولت در مسکو تشکیل شد، تقاضا نمودیم کنفرانس تصمیم فوری در بیرون بردن نیروی خارجی از ایران اتخاذ نماید و جلوی آزادی عمل دولت ایران را بیش از این نگیرند و ضمناً یادآوری نمودیم بدون مشورت با خود ما در اموری که مربوط به ماست نمی‌توانند تصمیمی اتخاذ نمایند... در این ضمن دولتین آمریکا و انگلیس شفاهاً اطلاع دادند که هر سه دولت در مسکو مذاکره نموده‌اند

۱۵- مستخرج از صورت جلسه رسمی مذاکرات مجلس شورایی - دوره چهاردهم. جلسه

که هر گاه دولت ایران هم رضایت داشته باشد کمیسیونی از طرف آنها به ایران بیاید و شرایط و وظایف کمیسیون را هم به ما گفتند. با پیشنهاد مذکور به صورتی که آنها در نظر گرفته بودند بدون تأمل و فوری جواب رد دادیم. سپس از ما پرسیدند که اگر اساساً با آمدن نمایندگان آمریکا و شوروی و انگلستان برای مدت خیلی کوتاه مخالفتی نداریم نظر خودمان را درباره شرایط و وظایف آنها اظهار داریم. ما شفاهاً جواب دادیم که هر گاه فقط برای مدت چند ماه هیئتی مرکب از نمایندگان سه کشور بزرگ متحد ما به ایران بیایند که به اتفاق نمایندگان خودمان مقررات عهدنامه سه جانبه و اعلامیه معروف سران سه دولت را کاملاً در مد نظر بگیرند و موجبات تسریع خارج شدن نیروی بیگانه را پیش از دوم مارس ۱۹۴۶ که رسماً تعهد کرده‌اند از ایران فراهم آورند موافق هستیم و باید هر سه دولت در مدت کوتاه مزبور سعی نمایند که به دولت ایران در تجدید اوضاع عادی در این کشور کمک شود و اوضاع غیر عادی که فقط نتیجه حضور نیروی خود آنها در ایران است برطرف گردد و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز که اعلان انتخابات آنها دولت طبق قانون داده است با حضور کمیسیون انجام گیرد. منظور دولت این بود که به این ترتیب از گرفتاری‌هایی که باعث و موجب آن متأسفانه حضور نیروی خارجی است که آزادی عمل دولت را سلب نموده خلاص شویم...»^{۱۶}

نکته جالب توجه این است که شاه سالها بعد ضمن مصاحبه‌هایی با یک روزنامه‌نگار هندی به نام «کارانجیا» که بعداً به صورت کتابی چاپ و منتشر شد، حکیمی را متهم می‌کند که در موضوع دعوت از کمیسیون سه جانبه به ایران آلت دست انگلیسیها شده و هدف از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آن شرایط در واقع تضعیف دولت مرکزی و مقدمه تجزیه ایران به چندین ایالت خودمختار بوده است.^{۱۷}

آخرین اقدام مهم سیاسی حکیمی در پایان دومین دوره زمامداری شکایت از دولت شوروی به سازمان ملل متحد بود که به توصیه تقی‌زاده سفیر وقت ایران در لندن صورت گرفت. تقی‌زاده که در آن زمان نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد نیز برعهده داشت در شرح چگونگی طرح شکایت ایران در سازمان ملل متحد از حکیمی

۱۶- مستخرج از صورت جلسه رسمی مذاکرات مجلس شورایی - دوره چهاردهم. جلسه

۱۸۱ مورخ ۲۵ دیماه ۱۳۲۴

تجلیل کرده و می‌نویسد «در طهران به واسطه تحریکات شدید روسها و حزب توده و مخالفت آنها با حکیم‌الملک، او مجبور به استعفا گردید... حکیم‌الملک چندی مقاومت کرد و انتظار داشت که ما شکایت را به سازمان ملل داده باشیم تا پس از آن استعفا بدهد. جای تشکر است درحالی که ما در تقدیم شکایت به مجمع عمومی سازمان یا شورای امنیت درحال تردید بودیم او مقاومت کرد و استعفا نداد. وقتی که ما شکایت را دادیم آن وقت استعفا داد...»^{۱۸}

ابراهیم حکیمی برای سومین و آخرین بار در دیماه سال ۱۳۲۶ پس از سقوط حکومت قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری انتخاب شد. شاه که از قوام‌السلطنه کینه به دل گرفته بود از حکیمی خواست که قوام را به اتهام سوء استفاده در دوران نخست‌وزیریش تحت تعقیب قرار دهد. این کار به محمد سروری وزیر دادگستری کابینه سوم حکیمی محول شد. سروری گزارش مفصلی در این زمینه تقدیم مجلس کرد، ولی مجلس پانزدهم که هنوز طرفداران قوام‌السلطنه در آن نفوذ داشتند از تأیید این گزارش و تعقیب قوام‌السلطنه خودداری نمود.

دولت حکیمی در ششمین ماه زمامداری با مخالفت‌های شدیدی در مجلس روبرو شد و ضمن گزارش اقدامات دولت در جلسه روز ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود. فقط ۳۸ نفر از قریب یکصد نماینده حاضر در جلسه به دولت رأی موافق دادند و حکیم‌الملک پس از اعلام نتیجه اخذ رأی، اتومبیل نخست‌وزیری را در مجلس رها کرده پای پیاده به خانه رفت.

حکیم‌الملک در سال ۱۳۲۸، پس از قتل هژیر به وزارت دربار منصوب شد و در این مقام نیز در اجرای منویات شاه نامه شدیدالحنی به قوام‌السلطنه نوشت و لقب «جناب اشرف» را که در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه به وی داده شده بود از او پس گرفت.^{۱۹} حکیم‌الملک در دوره اول مجلس سنا، سناتور انتخابی و در دوره دوم سناتور انتصابی تهران بود. وی در سال ۱۳۳۷ در سن نود سالگی درگذشت.

در فاصله اولین و دومین کابینه حکیمی، محسن صدر (صدرالاشراف) قریب

۱۸- زندگی طوفانی... صفحه ۲۷۲

۱۹- قسمت‌هایی از این نامه در شرح حال قوام‌السلطنه نقل شده است.

چهار ماه، از تیرماه تا آبان ۱۳۲۴ نخست‌وزیر ایران بود. اقلیت مجلس چهاردهم به رهبری دکتر مصدق، که در حدود چهل نفر از نمایندگان، منجمه نمایندگان حزب توده را دربر می‌گرفت، حاضر به شرکت در جلسه‌ای که برای ابراز تمایل به نخست‌وزیری صدرااشراف تشکیل شده بود نشدند، ولی ۶۸ نفر از نمایندگان که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند به وی رأی دادند و در نتیجه کابینه صدرااشراف به علت مخالفت شدید نمایندگان اقلیت، که صدور حکم نخست‌وزیری او را قانونی نمی‌دانستند، تا یک ماه بعد از معرفی به حضور شاه به مجلس معرفی نشد. نمایندگان اقلیت سرانجام از ادامه اوبستروکسیون نتیجه نگرفتند و بعد از تشکیل جلسه علنی مجلس و معرفی کابینه صدر به مخالفت با وی در مجلس و بیرون از مجلس ادامه دادند.

صدرااشراف، که با چندین سال سابقه وزارت دادگستری به نخست‌وزیری انتخاب شد، در سال ۱۲۵۰ هجری شمسی در یک خانواده روحانی در محلات به دنیا آمد. پدرش سیدحسین فخرالذاکرین روضه‌خوان بود. سیدمحسن صدر پس از تحصیل علوم دینی معمم شد و مدتی شغل پدر را درپیش گرفت تا این که به تهران آمد و به جای عمویش سیدصدرالدین ملقب به صدرااشراف، معلم یکی از پسرهای ناصرالدین شاه (نصرت‌الدین میرزا ملقب به سالارالسلطنه) شد و هنگامی که سالارالسلطنه به حکومت همدان منصوب شد معلم وی نیز که در این تاریخ به لقب صدرااشراف ملقب شده بود همراه سالارالسلطنه، و درواقع به عنوان سرپرست و پیشکار او به همدان رفت.

صدرااشراف در اوایل مشروطیت وارد خدمت عدلیه شد و بعد از بمباران مجلس و بازداشت عده‌ای از آزادیخواهان به فرمان محمدعلی شاه برای بازجوئی از زندانیان و تعیین تکلیف آنان به باغشاه، محل بازداشت زندانیان، فراخوانده شد. مخالفان صدرااشراف و در رأس آنها توده‌ایها، این سابقه صدرااشراف را بزرگترین نقطه ضعف او تلقی کرده و بعد از انتخاب وی به مقام نخست‌وزیری صدرااشراف را با عناوینی از قبیل «قصاب باغشاه» یا دژخیم و مستنطق باغشاه مورد حمله قرار داده و چنین وانمود کردند که وی عامل اجرای حکم قتل آزادیخواهانی چون ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی (معروف به صور اسرافیل) بوده است، درحالی که صدرااشراف، بعد از کشته شدن آن دو به دستور محمدعلی شاه و در نتیجه مداخله انگلیس و روس برای رسیدگی به وضع زندانیان به باغشاه اعزام شد و هدف از مأموریت او نیز

جلوگیری از اعدامهای خودسرانه و بیرویه از طرف محمدعلی شاه بود. خود صدراشراف دربارهٔ داستان باغشاه می‌نویسد «در آن تاریخ من رئیس محکمهٔ جزا بودم و به سمت عضویت هیئتی که برای رسیدگی به حال محبوسین تشکیل گردید دعوت شدم. جهت تشکیل مجلس تحقیق هم این بود که سفرای دول خارجه به محمدعلی شاه که چند نفر از جمله مرحومین ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان صور اسرافیل را بدون تحقیق و اثبات تفصیر کشته بود اعتراض کردند...». صدراشراف همچنین منکر سمت و عنوان «مستنطق» در آن دادگاه یا مجلس تحقیق شده و مدعی است که نه فقط نسبت به بازداشت‌شدگان بدرفتاری نکرده، بلکه موجبات استخلاص آنها را از محبس فراهم ساخته است.

از وقایع مهم دیگر زندگی صدراشراف ریاست استیناف گیلان در زمان قیام جنگل است و در جریان همین مأموریت بود که مدتی هم به دست جنگلیها اسیر و زندانی شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ ابتدا به ریاست استیناف آذربایجان منصوب گردید و در تشکیلات نوین عدلیه ابتدا به معاونت دادستان کل و سپس به ریاست دادگاه انتظامی قضات و سرانجام به ریاست شعبهٔ تمیز و دادستانی کل دیوان تمیز رسید و در شهریورماه سال ۱۳۱۲ برای نخستین بار در دورهٔ دوم نخست‌وزیری فروغی به وزارت دادگستری منصوب گردید. صدراشراف بعد از مفضوب شدن فروغی در کابینهٔ جم نیز در مقام وزارت دادگستری ماند تا این که در جریان تعقیب علی منصور وزیر مفضوب راه و متهمان پروندهٔ وزارت راه، که به تبرئهٔ متهمان انجامید، خود صدراشراف نیز مفضوب گردید و در مهرماه سال ۱۳۱۵ از وزارت معزول و خانه‌نشین شد.

صدراشراف در ادوار یازدهم تا چهاردهم مجلس شورای ملی نمایندگی کمره و محلات و خمین را به‌عهده داشت و هنگام انتخاب شدن به مقام نخست‌وزیری نیز وکیل مجلس بود. بعد از ابراز تمایل اکثریت مجلس به نخست‌وزیری صدراشراف، دکتر مصدق لیدر اقلیت مجلس چهاردهم ضمن حملهٔ شدیدی به وی گفت «آقای صدر از حیث سن و سابقه برای کاری که در نظر گرفته شده‌اند صلاحیت ندارند... در سال ۱۳۰۹ هجری قمری که من با سالارالسلطنه پسر ناصرالدین شاه همبازی بودم، ایشان معلم شاهزاده بودند. اکنون ۵۶ سال از آن زمان می‌گذرد و در آن موقع معمول نبود که جوان بیست ساله‌ای را به این سمت انتخاب کنند. اگر قبول کنیم که در سال ۱۳۰۹ ایشان

مرد چهل ساله‌ای بودند اکنون ۹۶ سال دارند و حضور ایشان در مجلس شورای ملی و قبول و کالت دوره دیکتاتوری دلیل نیست که ایشان فقط در ابتدای دوره چهاردهم به سن هفتاد سالگی رسیده و در چند دوره‌ای که در مجلس شورای ملی بوده‌اند سن ایشان از هفتاد سال متجاوز نبوده است. بعلاوه سوابق آقای صدر در استبداد صغیر و اطاعت کور کورانه ایشان از حکام دیکتاتوری سبب شده که افکار عمومی با زمامداری ایشان موافقت نکند و معلوم نیست از روی چه نظر آقایان نمایندگان اکثریت از کسانی که مورد توجه جامعه هستند صرفنظر کرده و دنبال کسانی می‌روند که دخالت آنها در کار وضع را وخیم‌تر می‌کند...»^{۲۰}

اوضاع آذربایجان در دوران کوتاه نخست‌وزیری صدرالاشراف روبه وخامت گذاشت و با تشکیل فرقه دمکرات به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری^{۲۱} مقدمات قیام مسلحانه در آذربایجان تحت حمایت سربازان ارتش سرخ فراهم گردید. صدرالاشراف سرانجام پس از قریب چهار ماه نخست‌وزیری، تحت فشار اقلیت مجلس و تحریکات ارتش سرخ در صفحات شمالی کشور و وخامت اوضاع در آذربایجان استعفا داد.

صدرالاشراف بعد از کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری مدتی بیکار بود تا این که در سال ۱۳۲۹ در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا استاندار خراسان شد، ولی بعد از انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری از کار برکنار گردید. صدرالاشراف بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سناتوری انتخاب شد و در سال ۱۳۳۴ بعد از استعفای تقی‌زاده به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید. صدرالاشراف در سال ۱۳۴۱ در سن ۹۱ (و به حساب دکتر مصدق ۱۱۳ سالگی!) درگذشت.

* * *

۲۰- مستخرج از صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره چهاردهم. جلسه مورخ پنجم تیرماه ۱۳۲۴

۲۱- سیدجعفر پیشه‌وری، که قبلاً چندین نام خانوادگی دیگر (جوادزاده و پرویز) داشته قریب دوازده سال در دوره سلطنت رضاشاه به اتهام فعالیت‌های کمونیستی زندانی بود. او یکی از قدیمی‌ترین کمونیستهای ایران بود که در نهضت جنگل با گروه احسان‌الله خان همکاری می‌کرد. پیشه‌وری بعد از شهریور ۲۰ روزنامه‌ای به نام «آزیر» در تهران منتشر می‌کرد. در دوره چهاردهم به نمایندگی تبریز انتخاب شد، ولی اعتبارنامه او را در مجلس رد کردند و پیشه‌وری به تلافی این عمل خود را در دامان روسها انداخت و سردمدار تجزیه آذربایجان شد.

یکی از بازیگران معروف، و تا حدی مرموز دوران سلطنت پهلویها عبدالحسین هژیر است. هژیر که در خردادماه سال ۱۳۲۷ به توصیه و سفارش علنی شاه از طرف اکثریت نمایندگان مجلس پانزدهم به نخست‌وزیری انتخاب شد، قبل از انتخاب شدن به این مقام در سمت وزیر مشاور آخرین کابینه حکیمی گزارش اقدامات دولت حکیمی را به مجلس داده و بیش از ۳۸ رأی موافق از نمایندگان نگرفته بود، ولی ۶۶ نفر از نمایندگان همین مجلس چند روز بعد در یک جلسه خصوصی به نخست‌وزیری هژیر ابراز تمایل کردند و ساعد نامزد دیگر مقام نخست‌وزیری، با سابقه یک دوره نخست‌وزیری در شرایط بحرانی اشغال ایران به وسیله نیروهای بیگانه، بیش از ۴۳ رأی به دست نیاورد.

عبدالحسین هژیر که هنگام انتخاب شدن به مقام نخست‌وزیری ۴۷ سال داشت، در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در تهران متولد شد. پدرش محمدوثوق خلوت از خدمه دربار مظفرالدین شاه بود. هژیر در کودکی هنگام بازی با ترقه یک چشم خود را از دست داد و برای پوشاندن منظره بد چشم کور خود همیشه عینک سیاهی به چشم داشت. هژیر به جبران این نقص عضو در تحصیل استعداد و جدیت زیادی از خود نشان داد و بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه علوم سیاسی شد و زبانهای فرانسه و روسی را در سن هجده سالگی فراگرفت. هژیر بعد از خاتمه تحصیل در مدرسه علوم سیاسی وارد خدمت وزارت خارجه شد، ولی بعداً با حقوق و مزایای بیشتری به عنوان مترجم سفارت جدیدالتاسیس شوروی استخدام گردید.

در سال ۱۳۰۲ هژیر به انتشار روزنامه‌ای به نام «پیکان» مبادرت نمود، ولی این روزنامه بیش از دو سال دوام نیاورد. هژیر پس از تعطیل روزنامه مدتی به کار مترجمی در سفارت شوروی ادامه داد، تا این که در سال ۱۳۰۷ این کار را نیز از دست داد و چون وزارت خارجه با سابقه خدمت در سفارت شوروی از استخدام وی خودداری نمود به خدمت وزارت جدیدالتاسیس طرق و شوارع (راه) درآمد و هنگام تصدی این وزارتخانه از طرف تقی‌زاده توجه و علاقه او را به خود جلب نمود و راه ترقیات بعدی خود را از این طریق گشود. هنگامی که تقی‌زاده به وزارت دارائی منصوب شد، هژیر را هم با خود به وزارت دارائی برد و موجبات ترقی سریع او را در وزارت دارائی تا مدیر کلی و معاونت و سرانجام وزارت دارائی فراهم ساخت.

برای این که به میزان علاقه و اعتقاد تقی‌زاده به هژیر پی ببریم نقل چند سطر از خاطرات او که مربوط به زمان جنگ و سفارت تقی‌زاده در لندن است کافی به نظر می‌رسد. تقی‌زاده در این قسمت از خاطرات خود می‌نویسد:

«وقتی من در لندن سفیر بودم و سهیلی رئیس‌الوزراء بود تلگراف کرد راجع به کشمکش حساب راه، که متفقین اذیت می‌کردند و حق ایران را نمی‌دادند. آخرش کارشان به جایی رسید که گفتند می‌خواهیم یکی از وزراء را بفرستیم به آنجا بیاید و صحبت بکند. بعد گفت می‌خواهم هژیر را بفرستم^{۲۲}. من هم جواب دادم خوب است. من هژیر را دوست داشتم. او تابع من بود. هر چه می‌گفتم قبول می‌کرد... شاه هم کاغذ داده بود خطاب به چرچیل. وقت رفتن به هژیر هم گوشه زده بود که رئیس‌جمهور آینده را ببینید، او را مهیا کنید بیاید! او هم از این حرف خیلی ناراحت شد و قهر کرد. بعد به هزار زحمت حاضرش کردند. مقصودش از این حرف من بودم...

«هژیر آدم خیلی خوبی بود... از وثوق‌الدوله هم قابلتر بود. زورخانه می‌رفت. زور بازو داشت. صدای بلند داشت، آواز می‌خواند... تمام صفات خوب در او جمع بود. حافظه‌ای خارق‌العاده داشت. تمام تاریخ را از دویست سال به این طرف، و از قاجاریه اسم تمام خانواده سلطنتی، حتی دخترهایشان را هم می‌دانست. عیبی که پیدا کرد این بود که به واسطه قابلیت زیاد می‌خواست زود بالا برود...»^{۲۳}

هژیر در فروردین‌ماه سال ۱۳۲۳ در اولین کابینه ساعد به وزارت کشور منصوب شد، ولی شش ماه بعد بر اثر مخالفت‌های شدید در مجلس استعفا داد. هژیر بعد از برکناری از وزارت کشور در سی‌ام شهریور ۱۳۲۳ نامه مفصلی برای تقی‌زاده نوشته که به خوبی منعکس‌کننده روحیات اوست. هژیر در این نامه پس از مقدمه‌ای درباره مسافرتش به انگلستان و تشکر از محبت‌های تقی‌زاده می‌نویسد: «از موقعی که مراجعت نموده‌ام جمعی به غرض متوالیاً و مستمراً آنی مخلص را راحت نمی‌گذارند و هر روز نغمه‌ای ساز می‌کنند تا جایی که فی‌الواقع مخلص نه تنها از کار دولت بیزار شده‌ام،

۲۲- هژیر در این تاریخ (۲۲-۱۳۲۱) در کابینه سهیلی وزیر راه بود. سهیلی خود از مریدان تقی‌زاده بود و هژیر را به توصیه تقی‌زاده ابتدا به وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و سپس وزارت راه منصوب کرد.

۲۳- زندگی طوفانی... صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹

ملکه از عمرم هم سیر شده‌ام و وقتی که یک نظر به دوره خدمت خود در کارهای دولت می‌اندازم و یک نگاه به این توطئه‌ها و اغراض می‌کنم نه تنها از خیالات خود مأیوس می‌شوم بلکه یقین می‌کنم که با این اخلاق کار ملت و مملکت ما مشکل است و جز راه زوال طریق دیگری در پیش نداریم...

از وقتی که به ایران بازگشتم از افسانه‌هایی که دیدم در باب این مسافرت^{۲۴} ساخته و پرداخته‌اند به اندازه‌ای حیرت کرده‌ام که تصور می‌کنم جز توسل به ذیل درویشی و قلندری راهی برای نجات از تألمات وارده بر اثر این افسانه‌ها وجود ندارد... انتشاراتی که مفروضین از ساخته‌های خود داده‌اند باعث شده است که بنده را «مرموز» بخوانند و بگویند و بنویسند که فلانی از مسکو شروع کرده و از لندن سر در آورده است... اکنون به مناسبت همین مسافرت انگلیس پرست قلمداد می‌شوم و هر کس بنا به غرضی که دارد مقصود بنده را از این مسافرت یک طور در انظار جلوه می‌دهد و به نوعی افکار و قلوب را از من می‌رماند، یکی بنده را مأمور دربار می‌داند و می‌نویسد خدمت مخصوصی برای دربار انجام داده‌ام و دیگری درست برعکس انتشار می‌دهد که دخیل در نقشه‌ای بوده‌ام که آقای سید ضیاءالدین باید در ایران اجرا کند. اخیراً هم یکی از جراید نوشت که چون کسی که از فلسطین آمده بود نتوانست سیاست انگلیس را اجرا کند تصمیم گرفته‌اند برای اجرای آن سیاست آقای تقی‌زاده که سابقاً هم امتیاز نفت را درست کرده‌اند به تهران بیایند و آن کار را انجام بدهند و در ظرف این مدت مکرر جراید مختلفه نوشته‌اند فلانی از وقتی که از انگلستان برگشته نقشه‌های خطرناکی را دارد اجرا می‌کند که ارتجاع و زور و تفنگ و شست‌تیر نیز همراه آنست...

انسان در دنیا به چه چیز زنده است؟ یا به مال و دولت، یا به زن و فرزند، یا به سلامت مزاج، یا به جاه و مقام، یا به حیثیت و آبرو و یا بطور کلی به تن آسائی و تن‌پروری و آسایش خیال و راحت روح، اگر آنچه را که در دنیای ایران خوب دانسته‌اند بنده رعایت کرده باشم یعنی آن قدر که در قوه بشری عادی است کوشیده باشم که یک بچه مطیع و محصلی ساعی و جوان اهل و سر به‌خانه و پسر و برادر محبوب و دوست باوفا و مستخدم خدمتگزار و وطن‌پرست بشوم و در عرض چهل و سه سال زندگی سعی

۲۴- اشاره به مسافرت انگلیس و ملاقات چرچیل است که تقی‌زاده هم قبلاً به آن اشاره

کنم ترک اولی هم نکرده باشم و در تمام عمر مانند طلبه متدین زندگی را گذرانده باشم و اکنون هم به قدر میرزای پانزده ساله یک بچه تاجری که تمام مناهی و ملاحی شرع و عرف را مرتکب شده و می شود از مال دنیا چیزی نداشته باشم و به زن و فرزند هم دلخوش نباشم و با این همه هر روز به عنوانی مورد طعن و دق و دشنام و ناسزا باشم، آیا نباید گفت که ایران دچار وضعی شده است که سنگ روی سنگ بند نمی شود. وقتی این حال ما باشد و آن استقبال ما، دیگر به چه امید در این شهر توان بود؟

می دانم که درقبال این همه عرایض خواهید فرمود که هیچ اشکالی نباید افراد مملکت را از انجام وظیفه بازدارد و البته این فرمایش هم صحیح است. لیکن این نکته نیز مسلم است که ممکن نیست به تمام افراد مملکتی گفت مانند مرتاضین هند زندگی کنید و از راه خدمت و انجام وظیفه منحرف نشوید و مدام هم ناسزا بشنوید. وفا کنید و ملامت کشید و خوش باشید...»^{۲۵}

هژیر تا اوایل سال ۱۳۲۴ از کار برکنار بود، تا این که در اردیبهشت ماه همین سال، ظاهراً به توصیه و سفارش تقی زاده به حکیم الملک، که از جمله مریدان او بود، در نخستین کابینه حکیمی به وزارت دارائی منصوب شد و این سمت را در کابینه دوم حکیمی نیز حفظ کرد. بعد از سقوط کابینه حکیمی، مرتضی قلی بیات به جای او وزیر دارائی شد، ولی قوام السلطنه چند ماه بعد در اولین ترمیم کابینه خود مجدداً هژیر را به وزارت دارائی انتخاب کرد و هژیر تا پایان حکومت قوام السلطنه این سمت را به عهده داشت. پس از سقوط حکومت قوام السلطنه، هژیر به عنوان وزیر مشاور در کابینه سوم حکیمی شرکت کرد و با سقوط کابینه حکیمی به شرحی که گذشت به نخست وزیری انتخاب گردید.

همانطور که قبلاً اشاره شد در ترقیات هژیر تا این مرحله تقی زاده نقش اصلی را به عهده داشت و توصیه های او به نخست وزیران وقت که از وی حرف شنوی داشتند موجب انتخاب هژیر به پست وزارت در کابینه های مختلف گردید. ولی مقام نخست وزیری را هژیر بیشتر مدیون زیرکی و پشتکار خود و ارتباطاتی بود که ضمن تصدی مقامات گذشته با دربار و شخص شاه پیدا کرده بود. هژیر همچنین با اشرف

۲۵- متن کامل نامه هژیر به تقی زاده در ده صفحه، در شماره فروردین - تیر ۱۳۷۰ مجله

پهلوی که در آن زمان نفوذ زیادی در دربار و شخص شاه داشت روابط نزدیکی برقرار کرده بود. البته رابطه اشرف با هژیر ظاهراً از نوع روابط اشرف با مردان دیگر نبود، و اشرف در واقع می‌خواست با در دست داشتن مردانی مانند هژیر و رزم‌آرا و دکتر اقبال، که در شرح حال خود آنها به چگونگی روابطشان با اشرف اشاره خواهد شد، اختیار امور مملکت را در دست خود داشته باشد.

در کابینه هژیر جز موسی نوری، سفندیاری وزیر خارجه و سپهبد امیراحمدی وزیر کشور کابینه حکیمی که به وزارت جنگ تعیین شده بود، هیچ‌یک از وزیران کابینه مستعفی شرکت نداشتند. وزیران ارشد دیگر دولت جدید خلیل فهیمی (وزیر کشور) محمدعلی نظام‌مافی (وزیر دادگستری) و امان‌الله اردلان (وزیر دارائی) بودند و دکتر منوچهر اقبال هم ظاهراً به توصیه اشرف پهلوی به وزارت فرهنگ منصوب شده بود. هژیر روز اول مهرماه ۱۳۲۷ تغییراتی در کابینه خود داد و عباسقلی گلشائیان را به جای نظام‌مافی به وزارت دادگستری و محمدعلی وارسته را به جای امان‌الله اردلان به وزارت دارائی تعیین نمود.

نخست‌وزیری هژیر از همان ابتدا با مخالفت شدید روحانیون و بازاریان و دانشگاهیان روبرو شد. آیت‌الله کاشانی در رأس مخالفان قرار داشت و به دنبال صدور اعلامیه شدیدالحن او علیه هژیر، جمع کثیری از بازاریان به رهبری چند صد نفر روحانی در میدان بهارستان به تظاهرات علیه دولت جدید دست زدند. در رأس معممین سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام قرار داشت. هنگامی که تظاهرکنندگان قصد ورود به محوطه مجلس را داشتند گارد مجلس به طرف آنها آتش گشودند و در نتیجه عده‌ای زخمی شدند. هنگام معرفی کابینه هژیر به مجلس و در لژ تماشاچیان نیز شعارهای تنیدی علیه او داده شد، ولی دولت با اکثریت قاطع (۸۸ رأی موافق در برابر هشت رأی مخالف) از مجلس رأی اعتماد گرفت.

هژیر در مدت قریب به پنج ماه زمامداری خود با مخالفت‌های شدیدی در داخل و خارج مجلس روبرو شد. مخالفت در خارج از مجلس، شدیدتر از مخالفت مجلسیان بود و هژیر مخصوصاً از دست مطبوعات، که اکثریت قریب به اتفاق آنها با دولت مخالفت می‌کردند به‌ستوه آمده بود. اکثر مدیران و ناشران روزنامه‌ها در آن زمان کارمند دولت یا حقوق‌بگیر شرکتها و سازمانهای دولتی و شهرداریها بودند. هژیر برای بستن دهان

آنها تصویبنامه‌ای از هیئت دولت گذراند و کسانی را که از بودجه دولت حقوق می‌گیرند از انتشار روزنامه محروم کرد، ولی این تدبیر هم موثر نیفتاد و از شدت مخالفتها علیه دولت کاسته نشد.

یکی از مهمترین مأموریتهای دولت هژیر اجرای مصوبه مجلس پانزدهم درباره استیفای حقوق ایران از شرکت نفت جنوب بود. دولت حکیمی در اجرای این قانون که ضمن رد موافقتنامه ایران و شوروی درباره بهره‌برداری از نفت شمال به تصویب مجلس رسید اقداماتی به عمل آورده ولی به نتیجه نرسیده بود. هژیر یک طرح ۲۵ ماده‌ای برای حل این مشکل تهیه کرد و هیئتی از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست «گس»^{۲۶} از مقامات عالی‌رتبه شرکت برای مذاکره به تهران آمد، ولی مذاکرات این هیئت با دولت هژیر در مراحل مقدماتی بود که دولت هژیر در اوایل آبان‌ماه ۱۳۲۷ سقوط کرد و ادامه مذاکرات به تشکیل دولت بعدی موکول گردید.

هژیر بعد از استعفا از مقام نخست‌وزیری مدتی از کار برکنار بود، تا این که پس از حادثه سوءقصد به شاه در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ و اصرار شاه برای تشکیل مجلس مؤسسان، به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب شد و متعاقب آن به وزارت دربار انتخاب گردید. تحصن معروف دکتر مصدق و یاران او در دربار در جریان انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، در زمان وزارت دربار هژیر اتفاق افتاد و در جریان این تحصن برخورد لفظی شدیدی بین دکتر مصدق و هژیر روی داد.

هژیر در دوران تصدی وزارت دربار با قدرتی بیشتر از دوران نخست‌وزیری خود عمل می‌کرد و وزیران کابینه هم از او حساب می‌بردند. هژیر در این دوران فقط از یک نفر حرف‌شنوی داشت و او تقی‌زاده مرشد و مراد قدیم او بود. تقی‌زاده در خاطرات خود به ملاقاتی که در دوران وزارت دربار هژیر با او داشته اشاره کرده و می‌نویسد «سه چهار هفته‌ای که من آمدم طهران، یک روز مرا در نیاوران به منزلش به ناهار دعوت کرد. همان وقت شاه او را خواست و اصرار هم داشت او را ببیند. گفتم من حال ندارم و نرفتم. گفت از من چه می‌خواهد؟ خیلی آدم جان‌نثاری بود...»^{۲۷}

هژیر با همه زیرکی و پشتکار و قدرت و نفوذی که داشت، نتوانست در میان

مردم موقعیت و محبوبیتی پیدا کند. در نیمه اول آبان ماه سال ۱۳۲۸ که مصادف با دهه اول محرم بود، هژیر برای خنشی کردن شایعاتی که درباره معتقدات مذهبی او وجود داشت مجلس عزاداری مفصلی از طرف دربار در مسجد سپهسالار ترتیب داد، ولی در جریان همین مراسم به دست یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام به نام سید حسین امامی به قتل رسید. هژیر هنگام مرگ ۴۸ سال داشت. از مال دنیا چیزی نداشت و چون در تمام عمر همسری اختیار نکرده بود اولاد و وارثی هم نداشت.

* * *

در فاصله نخست‌وزیری هژیر و دکتر مصدق، که آخرین نخست‌وزیر سالهای بحرانی بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ می‌باشد، چهار نفر دیگر: محمد ساعد، علی منصور، سپهبد رزم آرا و حسین علاء به نخست‌وزیری رسیدند، که شرح حال دکتر مصدق و ساعد و منصور قبلاً آمده و برای رزم آرا نیز به لحاظ اهمیت نقش او در دوران سلطنت پهلویها فصل جداگانه‌ای اختصاص داده شده است. لذا این فصل را با شرح حال مختصری از علاء و دوران زمامداری او به پایان می‌آوریم.

حسین علاء، که روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۹، دو روز پس از کشته شدن رزم آرا به مقام نخست‌وزیری انتخاب شد، از رجال قدیمی ایران بود که پیش از احراز مقام نخست‌وزیری مشاغل مهمی را از وکالت و وزارت گرفته تا سفارت و وزارت دربار به عهده داشت. حسین علاء در سال ۱۲۶۱ هجری شمسی در یک خانواده مرفه و قدیمی در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه بارها سفیر و وزیر و دوبار نخست‌وزیر شده بود. چند سال بعد از تولد حسین علاء، پدرش به سمت سرکنسول ایران در قفقاز انتخاب شد و خانواده‌اش را نیز با خود به قفقاز برد. حسین علاء دوران کودکی خود را در قفقاز گذراند و سپس به اتفاق پدر که با لقب علاء السلطنه به سمت وزیر مختار ایران در لندن تعیین شده بود به انگلستان رفت و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در لندن به انجام رساند. حسین علاء بعد از خاتمه تحصیل به استخدام وزارت خارجه درآمد و هنگامی که پدرش به وزارت امور خارجه انتخاب شد، ریاست دفتر وزارت خارجه را به عهده گرفت و تا سال ۱۲۹۶ در این سمت انجام وظیفه می‌کرد.

در خردادماه سال ۱۲۹۶ که علاء السلطنه مأمور تشکیل کابینه شد، سرپرستی وزارت خارجه را نیز شخصاً به عهده گرفت، ولی پسرش حسین که در این زمان ۳۵ سال

داشت و قریب ده سال رئیس کابینه وزارت خارجه بود عملاً امور مربوط به وزارت خارجه را به نیابت پدر اداره می کرد. در دیماه سال ۱۲۹۶ که مستوفی الممالک به ریاست وزراء انتخاب شد، میرزا حسین خان علاء را که در آن زمان «معین الوزاره» لقب گرفته بود به سمت وزیر فوائد عامه و تجارت معرفی کرد. حسین علاء بعد از کناره گیری مستوفی الممالک، سمت وزارت تجارت و فوائد عامه را در کابینه صمصام السلطنه بختیاری هم حفظ کرد و تا مردادماه سال ۱۲۹۷ که وثوق الدوله مأمور تشکیل دولت شد، این سمت را به عهده داشت.

حسین علاء در سال ۱۲۹۹، پیش از کودتا ابتدا وزیر مختار ایران در اسپانیا و سپس وزیر مختار ایران در آمریکا شد و پس از مراجعت به ایران به نمایندگی مجلس پنجم از تهران انتخاب گردید. حسین علاء از آغاز دوره نمایندگی خود در مجلس به صف نمایندگان مستقل، که مشیرالدوله و مستوفی الممالک و موتمن الملک و مدرس و تقی زاده و دکتر مصدق از جمله آنها بودند پیوست و از آن میان با تقی زاده بیش از همه نزدیک بود. هنگام طرح ماده واحده مربوط به خلع قاجاریه در مجلس پنجم از جمله نمایندگان بود که به مخالفت با این طرح برخاست. در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی، که اولین انتخابات دوره سلطنت رضاشاه بود به مجلس راه نیافت و مدتی بیکار بود تا این که در سال ۱۳۰۶ در دولت مستوفی الممالک به وزارت فوائد عامه انتخاب شد و در مهرماه همین سال به سمت وزیر مختار ایران در فرانسه تعیین گردید. مأموریت علاء در پاریس سه سال به طول انجامید و در مراجعت به ریاست هیئت مدیره بانک ملی ایران انتخاب شد. مقامات بعدی حسین علاء تا سال ۱۳۲۱ به ترتیب رئیس اداره کل تجارت، وزیر بازرگانی و مدیر کل بانک ملی بود و سرانجام در سال ۱۳۲۱ پس از مرگ فروغی به وزارت دربار منصوب گردید.

حسین علاء، برخلاف آنچه درباره او شایع شده، چه در دوران وزارت دربار و چه در مقام نخست وزیر، با سرسختی در مقابل مداخلات بیگانگان در امور داخلی ایران مقاومت می کرد و مروری بر نامه ها و گزارشهای محرمانه سرریدر بولارد سفیر انگلیس در ایران در زمان جنگ دوم جهانی نشان می دهد که وی، با این که همه جا این موضوع را تکرار می کند که علاء یکی از رجال معدود درستکار و وطن پرست ایرانی است، عدم رضایت خود را از او به مناسبت های مختلف پنهان نمی کند. علاء هم در

نامه‌هایی که به تقی‌زاده نوشته از مداخلات بولارد در امور داخلی ایران و بی‌نزاکتی او در ملاقات‌هایش با شاه شکایت می‌کند و از تقی‌زاده که در آن زمان سفیر ایران در لندن بوده، می‌خواهد با استفاده از نفوذ خود در میان رجال دولتی انگلیس ترتیب احضار بولارد از تهران و تعیین سفیر دیگری را به جای او بدهد. یکی از این نامه‌ها که هنگام مسافرت هزیر به لندن و به‌وسیله او فرستاده شده حاوی نکات مهمی درباره اوضاع آن روز ایران و معتقدات خود علاء است که از نظر اهمیت عیناً نقل می‌شود:

سعدآباد - ۱۱ مرداد ۱۳۲۲

دوست عزیز، فردا صبح آقای هزیر عازم لندن است. می‌خواهم به‌وسیله ایشان از جنابعالی احوالپرسی نمایم. امیدوارم بکلی رفع کسالت شده و در این بحران شدید و موقع بسیار مشکل با صحت مزاج مشغول انجام وظیفه هستید. آرزوی همه دوستان و خیرخواهان این است که به مرکز مراجعت و با مقام وزارت یا وکالت کمک در اصلاح امور بفرمائید که نهایت احتیاج به وجود عالی هست.

آقای هزیر جنابعالی را از جزئیات امور مسبوق خواهند داشت. اجمالاً هر چه می‌کنم لازم است در مقابل این نگرانی‌ها دولت انگلیس سیاست خود را نسبت به ما روشن سازد، بدانیم چه نظری دارند و باطناً چه می‌خواهند.

از یک طرف از مندرجات جرائد و دولت و بیانات نمایندگان ملت شاکمی هستند. وزیر مختار انگلیس حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب می‌شود و با حرارت از اوضاع انتقاد می‌نماید... از طرف دیگر دائماً گوشزد می‌نمایند شاه باید از مداخله در امور کناره‌گیری نماید و کار را به وزرا ولو این که بد و فاسد باشند واگذار کند. به ارتش (که ریاست آن مطابق قوانین اساسی با اعلیحضرت است) توجهی نداشته بگذارند وزیر جنگ هر چه می‌خواهد بکند:

Let things drift' leave the ministers to staw in their
own juice, be a passive spectator ۲۸

مثل این است که ملتفت نیستند در ایران شاه نمی‌تواند صرف تماشاچی باشد. خصوصاً پادشاهی که با وجدان و حسن نیت و هوش و مایل به تأمین آسایش مردم باشد. ایران را اشغال و ضعیف کرده مقدار زیادی از اجناس و خواروبارش را

۲۸- مفهوم این جمله که علاء از قول سرریدر بولارد نقل کرده این است که بگذارید کارها مسیر عادی خود را طی کند، بگذارید وزیران جوهر خودشان را نشان بدهند، به نظارت در امور اکتفا کنید و یا به عبارت خود وزیر مختار انگلیس «ناظر غیرفعال در امور باشید!»

برده، پول و اقتصادش را به واسطه کثرت انتشار اسکناس و تعیین نرخ سنگین بی‌قیمت کرده، هزینه زندگانی را فوق‌العاده بالا برده‌اند، اسلحه و مهمات ما را گرفته فشار می‌آورند با فشقائیها بجنگید، در صورتی که به عقیده خلیها ممکن بود فضیه به مسالمت حل و از خونریزی بین برادران جلوگیری شود. همچنین برخلاف عقیده اغلب خیرخواهان اصرار دارند قوام شیرازی به استانداری فارس برقرار شود. حالا می‌خواهند وانمود کنند که ایران تنها دولت متحد با انگلیس است که در موقع ظفر و پیشروی قوای متفقین با آنها مخاصمت می‌نماید. اینگونه: مایر Mayer آلمانی در جنوب با ناصر فشقائی کمک می‌نماید. چند نفر پاراشوتیست آلمانی و ایرانی در فارس فرود آمده‌اند. ناصر هم با بعضی محافل تهران از قبیل وکیل (نوبخت) روزنامه‌نویس و افسر راه دارد، بنابراین ایران با متفقین در جنگ است!!

مملکت دارد از هم متلاشی می‌شود. اغتشاش حکمفرماست. چطور می‌شود چنین کشوری به پیمان دول متحده ملحق شود و در کنفرانس صلح شرکت نماید. هیچ اقدامی برای جلب محبت و دوستی ایرانیان نکرده تعجب دارند چرا احساسات توده با آنها همراه نیست و دارد به روسها متمایل می‌شود. در مقابل تبلیغات ماهرانه همسایه شمالی و پیش آمدن قشون آنها تا گچسر و برپا کردن طاق نصرت با بیرق سرخ و عکس لنین و استالین (مثل علامت سرحدی) سکوت اختیار کرده و اهمیت نمی‌دهند. اینجا شهرت دارد استالین به Davier سفیر کبیر آمریکا یا یک آمریکائی دیگر گفته بعضی ولایات شمالی ایران مخصوصاً آذربایجان طالب استقلال هستند. حق این است که مطابق میل اهالی آنجاها رفتار شود. انگلیسیها چنین چیزی را بعید می‌دانند.

اعضای سفارت^{۲۹} دو دسته هستند: مستر «ترات» نایب شرقی نظر خوبی نسبت به ایران ندارد. وزیر مختار پیرمرد خسته عصبانی^{۳۰} تحت نفوذ اوست. کوتاه‌نظر، بدبین. همه ما را ناقابل و دزد و محتر می‌دانند.

لازم است سعی بفرمائید وزیر مختاری را تبدیل به سفیر کبیری نموده شخص برجسته نظر بلندی که در هند و شرق مأموریت نداشته بفرستند. رویه فعلی سفارت مخالف با مصالح انگلیس و ایران است، خوب است جنابعالی مذاکره جدی

۲۹- مقصود سفارت انگلیس است.

۳۰- مقصود سرریدر بولارد است.

بفرمائید. حقایق را بفهمانید، تا زود است کمک در اصلاح این احوال اسفناک
خطرناک بنمائید.

اعلیحضرت همایونی صلاح دیدند در این موقع که متفقین پیشرفت
بزرگی کرده‌اند و ظاهراً خانم جنگ نزدیکتر است و آقای هژیر عازم لندن است
نامه‌ای به پادشاه انگلیس و مستر چرچیل بنویسند و آنها را به ایران متوجه سازند.
شاید از این راه گشایشی پیدا شود.^{۳۱}

دوستان برای انتخاب جنابعالی کار می‌کنند. اگر انتخاب شدید صلاح در
مراجعت و تشکیل یک حزب قوی تحت ریاست خودتان است. دولتی متکی به چنین
حزبی حتماً بهتر کار می‌کند.

چون دبروقت است و دیگر فرصتی نیست نامه را به دعای خیر وجود مفتنم
عالی ختم می‌کنم.

ارادتمند قدیمی حقیقی - حسین علاء^{۳۲}

حسین علاء در شهریورماه سال ۱۳۲۴ در شرایط بحرانی که به علت بروز
اغتشاش در آذربایجان و خودداری دولت شوروی از تخلیه ایران به وجود آمده بود با
سمت سفیر کبیر ایران در آمریکا عازم واشنگتن شد و تا پایان سال ۱۳۲۸ این سمت را
به عهده داشت. حسین علاء پس از انتقال مقر سازمان ملل متحد از لندن به نیویورک
نماینده گی ایران را در سازمان ملل متحد نیز عهده‌دار شد و جالب توجه است که در
مدت مأموریت آمریکا نیز مرتباً با تقی‌زاده در لندن یا تهران تماس داشت و هنگام طرح
شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت نیز دستورات نخست‌وزیر وقت (قوام‌السلطنه)
را نادیده گرفته و نظر تقی‌زاده را در طرح شکایت ایران به موقع اجرا گذاشت.

حسین علاء در نامه‌ای به تاریخ اول آبان ۱۳۲۶ برای تقی‌زاده، که در آن موقع
به تهران مراجعت کرده و به نمایندگی مجلس پانزدهم انتخاب شده بود می‌نویسد:
«دوست عزیزم، حالا که مجلس به اکثریت تمام رأی داده و پیشنهاد تأسیس شرکت

۳۱- درباره نامه شاه به پادشاه انگلیس و چرچیل، تقی‌زاده هم مطالبی در خاطرات خود
نوشته است که در فصل مربوط به تقی‌زاده به آن اشاره شد، ولی به دنبال مسافرت هژیر به لندن، در
تهران چنین شایع شد که وی برای جابجا کردن پولهای رضاشاه در بانکهای انگلیس به لندن رفته
است. در صفحات پیشین در قسمت مربوط به هژیر به این مطلب هم اشاره شده است.

۳۲- متن این نامه در شماره مورخ «آذر - اسفند ۱۳۶۹» مجله آینده چاپ شده است.

مختلط نفت شوروی و ایران را رد کرده و درعین حال اظهار تمایل به تحکیم روابط دوستی با همسایه شمالی نموده است، امید است نگرانیها برطرف شود و فرصتی به دست آید برای شروع به اصلاحات و تأمین رفاه حال مردم بدبخت ایران. حضور جنابعالی در تهران برای تأکید به دولت و مجلس در باب ضرورت اقدام عاجل در این راه بسیار مغتنم است. علاوه بر نقشه پنج ساله عمران و آبادی، اصلاحاتی در دوائر دولتی لازم و فوری است تا ریشه تقلب و رشوه و فساد کننده شود و مستخدمین دولت بدانند که نوکر ملتاند و باید با راستی و درستی و حس وطن پرستی خدمت نمایند...

«وزارت خارجه اینجاست^{۳۳} می گوید اهالی آذربایجان از نظامیان و مأمورین دولت بسیار ناراضی هستند. ظلم و تعدی زیاد می شود. قدمی هم در راه اصلاح احوال اسفانگیز دهقان و کارگر برداشته نشده... حالا وقتی است که باید به عالم نشان بدهیم که قادر به اداره امور خود بوده بر وفق اصول آزادی و دموکراسی پیش می رویم و دیگر بهانه به دست حزب توده و میدان به تبلیغات دولت شوروی نباید داد...»

در ادامه این نامه علاء به مسائل مربوط به دربار و کسانی که عبدالرضا برادر کوچکتر شاه را احاطه کرده و او را تشویق می کنند برای ولیعهدی ایران فعالیت نماید اشاره کرده و ضمن شرح مذاکرات خود با عبدالرضا در آمریکا می نویسد: «به والاحضرت نصیحت دادم خیلی احتیاط نمایند در محیط فاسد تهران، و همشان را مصروف به تقویت مقام سلطنت نمایند. چه اگر تمام اعضای خاندان پهلوی با صمیمیت و متحداً تشریک مساعی در پیشرفت مقاصد خیر اعلیحضرت نمایند موجبات انقراض این سلسله را فراهم خواهند نمود... از قرار معلوم بین دو خواهر (والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف) هم اختلاف و حسادت وجود دارد. ملکه مادر در همه امور دربار مداخله می کند و نفوذ زیادی دارد که در راه غلط استعمال می شود. اطرافیانش همه فاسدند...

«اگر اعلیحضرت با اراده و عزم راسخ دربار و خانواده خودشان را نتوانند اداره نمایند و برای سایر وزارتخانهها و دوائر سرمشق نباشند چه امیدی به اصلاح امور کشور می توان داشت؟ منظور بنده این است که جنابعالی مسبوق و مراقب جریان امور دربار باشید و پند و اندرز به شاه و شاهپور عبدالرضا و شاهدختها بدهید... در ضمن اگر ممکن

بود اعلیحضرت مادر خود را به مشهد یا به سویس می فرستادند عین صلاح است...»^{۳۴}
 حسین علاء پس از مراجعت به ایران ابتدا وزیر خارجه و سپس وزیر دربار شد. پیش از نامزدی شاه با ثریا، صحبت از ازدواج شاه با ایران دختر حسین علاء بود و مقدمات امر هم فراهم گردیده بود که ظاهراً بر اثر مخالفت ملکه مادر و اعمال نفوذ خواهران شاه این ازدواج عملی نشد و از آن تاریخ به بعد همسر حسین علاء، که خود دختر ناصرالملک نایب السلطنه پیشین ایران و خانم متشخصی بود، حاضر به رفت و آمد به دربار نشد.

حسین علاء هنگام قتل رزم آرا وزیر دربار و اولین کسی بود که شاه برای تعیین جانشینی رزم آرا با او مشورت کرد. حسین علاء گفت تنها کسی که در این شرایط می تواند مملکت را اداره کند دکتر مصدق است و اگر خود او حاضر به قبول مسئولیت نخست وزیری نشود باید در تعیین نخست وزیر آینده با وی مشورت شود. شاه خود علاء را برای مذاکره درباره تعیین جانشین رزم آرا نزد دکتر مصدق فرستاد و علاء ضمن مذاکره با مصدق آمادگی شاه را برای تعیین خود وی به مقام نخست وزیری ابلاغ نمود، ولی دکتر مصدق که در آن موقع آمادگی قبول مسئولیت نخست وزیری را نداشت خود علاء را برای احراز این سمت پیشنهاد کرد.

حسین علاء روز ۱۸ اسفندماه ۱۳۲۹ دو روز پس از قتل رزم آرا مأمور تشکیل کابینه شد و در اواخر اسفندماه کابینه ای با شرکت پنج وزیر به شاه معرفی نمود و تکمیل اعضای کابینه را به بعد از تعطیلات نوروز موکول کرد. کابینه سرانجام روز ۱۸ فروردین تکمیل شد، ولی علاء بیش از بیست روز دیگر در مقام نخست وزیری نماند و روز ششم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، تحت فشار انگلیسیها که خواهان نخست وزیری سیدضیاءالدین و جلوگیری از اجرای قانون ملی شدن نفت بودند استعفا داد.^{۳۵}

حسین علاء بعد از استعفا از مقام نخست وزیری به وزارت دربار بازگشت و در قسمت اعظم زمامداری دکتر مصدق، یعنی قریب دو سال در این سمت ماند و در این

۳۴- متن این نامه در شماره مورخ «آذر - اسفند ۱۳۶۹» مجله آینده چاپ شده است.

۳۵- تفصیل این ماجرا در فصل مربوط به دکتر مصدق آمده است، زیرا مداخلات انگلیسیها

و استعفای علاء، به جای این که به نخست وزیری سیدضیاءالدین بینجامد، موجب روی کار آمدن دکتر مصدق گردید.

مدت تنها رابط شاه با مصدق بود، زیرا دکتر مصدق در تمام مدت نخست‌وزیریش، بیش از پنج شش بار با شاه ملاقات نکرد و پیغامهای آنها بین یکدیگر فقط به وسیله علاء ردوبدل می‌شد. فردوست در خاطرات منتسب به او در این مورد شرح مفصلی داده و با اشاره به سوابق مصدق با علاء می‌نویسد:

این شخص (حسین علاء) طرفدار سیاست انگلیس و علاقمند شدید به محمدرضا، از دوره جوانی که هر دو (علاء و مصدق) نماینده مجلس بودند، نزدیک‌ترین فرد به مصدق بود و هر دو با سلطنت رضاخان مخالفت کرده بودند. همین فرد، تردیدی نداشته و ندارم که محکم‌ترین رابط بین محمدرضا با سفارت‌های انگلیس و آمریکا و در عین حال محکم‌ترین رابط بین محمدرضا و مصدق بود، درباره روابط علاء و مصدق همین قدر بگویم که حتی گاهی که سفیر آمریکا می‌خواست با مصدق ملاقات کند، در مواردی مصدق از علاء دعوت می‌کرد که در جلسه شرکت نماید. پس محمدرضا از طریق علاء هم با سفارت‌های انگلیس و آمریکا و هم با مصدق در ارتباط منظم بود. اطلاع داشتم که ملاقات‌های علاء با انگلیسیها و آمریکائیهها فقط در رده سفیر بود و محل ملاقات آنها در ساختمان وزارت دربار بود. بنابراین از عمده اسرار این دوران از سلطنت محمدرضا و اسرار سقوط مصدق فقط علاء مطلع بود...

علاء همه روزه رأس ساعت معینی (۱۰ صبح) پیاده از کاخ نزد مصدق می‌رفت (کاخ و منزل مصدق خیلی نزدیک بود، حدود سیصد قدم). آنچه محمدرضا می‌خواست علاء یادداشت می‌کرد و به مصدق می‌گفت و آنچه مصدق تصویب می‌کرد انجام می‌شد. البته اگر مواردی را محمدرضا اصرار داشت، علاء با خواهش از مصدق به‌طور حتم تصویب آن را می‌گرفت. مصدق تمام هزینه دربار و حتی هزینه آشپزخانه محمدرضا را می‌بایست تصویب کند... اگر محمدرضا علاوه بر مصوبات مصدق گشایش بیشتری می‌خواست باید از پول شخصی خود استفاده می‌کرد. حال با چنین وضعی آیا علاء می‌توانست با سفرای انگلیس و آمریکا ملاقات کند؟ بلی، چون مصدق به علاء اطمینان کامل داشت که گفته سفر را تمام و کمال به مصدق بازگو می‌کند. این وسیله‌ای بود که مصدق از منویات دو سفیر اطلاع می‌یافت که آیا خواست آنها همان بود که حضوراً به وی می‌گویند یا مطالب اضافی دارند...^{۳۶}

۳۶- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست) - انتشارات

علاء در اوایل حکومت مصدق از طرفداران جدی او بود و اسناد و مدارک محرمانه وزارت خارجه آمریکا و وزارت خارجه انگلیس درباره وقایع این دوران، که در سالهای دهه ۱۹۸۰ منتشر شده، نشان می‌دهد که برخلاف باور عمومی، هم علاء وزیر دربار وقت و هم تقی‌زاده رئیس سنا از اقدامات دکتر مصدق در اجرای قانون ملی شدن و خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران حمایت می‌کردند (بعضی از اسناد مربوط به تقی‌زاده در فصل مربوط به وی نقل شده است). اما علاء از اواخر سال ۱۳۳۱ به تدریج تغییر عقیده داد و گزارشهای مربوط به سه ماهه آخر سال ۱۳۳۱ از تماس مستمر او با مخالفان مصدق، بخصوص آیت‌الله کاشانی حکایت می‌کند.

از گزارشهای محرمانه «هندرسن» سفیر وقت آمریکا در ایران در فاصله روزهای ۲۲ فوریه تا ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ (سوم تا نهم اسفند ۱۳۳۱) چنین مستفاد می‌شود که علاء در افشای موضوع مسافرت شاه از ایران (که هم شاه و هم مصدق می‌خواستند محرمانه و بدون سر و صدا انجام شود) و ایجاد حوادث نهم اسفند ۱۳۳۱ نقش اساسی داشته است. هندرسن در گزارش مورخ ۲۲ فوریه (سوم اسفند ۱۳۳۱) خود جریان ملاقات همان روز صبح خود را با حسین علاء شرح داده و می‌نویسد علاء ضمن شرح وقایع دو روز گذشته به من گفت که مصدق شاه را تحت فشار گذاشته و گفته است روز ۲۴ فوریه (پنجم اسفند) در یک نطق رادیویی تحریکات دربار را علیه خود افشا کرده و استعفا خواهد داد. علاء گفت بهانه مصدق تماس‌های مخالفان دولت با دربار و اغتشاش در منطقه بختیاری است که مصدق آنرا به دربار نسبت می‌دهد. دکتر مصدق همچنین از تقسیم اراضی سلطنتی اظهار نارضایتی کرده و گفته است این املاک باید به دولت تحویل داده شود و همچنین عواید حاصله از آستان قدس رضوی در مشهد در اختیار دولت قرار بگیرد. علاء از مذاکرات خود با دکتر مصدق برای منصرف ساختن وی از استعفا نتیجه‌ای نگرفت و وقتی نتیجه گفتگوهای خود را با مصدق به شاه گزارش داد، شاه گفت که حاضر است برای راحتی خیال مصدق از کشور خارج شود و تا وقتی که مصدق بخواهد در خارج بماند! علاء که نگران عواقب کار بوده موضوع را با آیت‌الله کاشانی در میان می‌گذارد و آیت‌الله کاشانی که در آن موقع رئیس مجلس بود به او می‌گوید نگران بازیهای مصدق نباشد، چون در صورت استعفای مصدق، مجلس از او حمایت نخواهد کرد. علاء در ادامه مذاکرات خود با هندرسن می‌گوید «من از کاشانی

نپرسیدم که نظر او دربارهٔ جانشینی مصدق چیست. زاهدی وزیر کشور سابق مصدق و الهیار صالح سفیر ایران در آمریکا از کاندیداهای احتمالی جانشین مصدق هستند. البته شاه به زاهدی اعتماد ندارد و صالح را به او ترجیح می‌دهد...»

هندرسن در گزارش روز ۲۳ فوریه (چهارم اسفند ۱۳۳۱) خود به شرح جریان ملاقاتش با دکتر مصدق پرداخته و می‌نویسد مصدق اصلاً اشاره‌ای به آنچه علاء گفته بود نکرد. گزارش روز ۲۴ فوریه (پنجم اسفند ۱۳۳۱) هندرسن شرح ملاقاتی است که در حدود نیمه‌شب با حسین علاء داشته و علاء به او می‌گوید از این که بالاخره توانسته است مصدق را از فکر استعفا منصرف کند خوشحال است ولی نگران این مطلب است که در مقابل چه امتیازاتی می‌خواهد از شاه بگیرد. علاء اضافه می‌کند که بعضی از مخالفان مصدق از جمله کاشانی و بقائی و مکی از این که او توانسته است مصدق را نرم کند خوشحال نیستند. بعد از ظهر همان روز مکی به او تلفن کرده و گفته بود شاه را متقاعد سازد که امتیازی به مصدق ندهد. مکی همچنین گفته بود اگر مصدق به تهدید خود عمل کند و شاه را مورد حمله قرار دهد اکثریت مجلس از شاه طرفداری خواهند کرد.

هندرسن گزارش «کاملاً سری» روز ۲۵ فوریه (ششم اسفند ۱۳۳۱) خود را با این جملات شروع می‌کند که «علاء وزیر دربار امشب به دیدن من آمد. او بطور آشکار پریشان و نگران بود و گفت مطالبی که می‌خواهد با من در میان بگذارد کاملاً محرمانه است. او گفت که در مذاکرات بین شاه و مصدق در روز ۲۴ فوریه (پنجم اسفند) مصدق از فکر مسافرت شاه به خارج از کشور استقبال کرده و گفته است بهتر است شاه تا موقعی که اوضاع تثبیت نشده در خارج از کشور بماند. شاه هم از این که مصدق با مسافرت او مخالفت نکرده خوشحال است! شاه سپس از مصدق می‌پرسد کی برود بهتر است. مصدق می‌گوید روز شنبه ۲۸ فوریه (نهم اسفند) خوبست...». هندرسن سپس نگرانی‌های علاء را از عزیمت شاه منعکس کرده و می‌نویسد رفتن شاه در این شرایط به اعتبار و حیثیت شاه لطمهٔ شدیدی خواهد زد و اساس سلطنت را به خطر خواهد انداخت. هندرسن در پایان این گزارش نظر خود را این‌طور بیان می‌کند «من هم با این نظر موافقم که عزیمت شاه از ایران در این شرایط گام اول در راه الغاء رژیم سلطنتی است. از علاء پرسیدم که آیا کاری از من ساخته است؟ علاء گفت فکر نمی‌کند من بتوانم کاری در این مورد انجام بدهم. او فکر می‌کرد که اگر معلوم بشود این راز را برای من

فاش کرده بیشتر به زبان او تمام خواهد شد. علاء معتقد بود که منصرف ساختن شاه یا مصدق از تصمیمی که گرفته‌اند کار دشواری است، مگر این که به طریقی مجبور به تجدیدنظر در این تصمیم بشوند. مصدق غیر قابل پیش‌بینی است و من نمی‌توانم بگویم که نقشه بعدی او چیست. او ظاهراً درباره وفاداری خود به مقام سلطنت به شاه و علاء اطمینان داده، ولی بعید نیست بعضی از اطرافیان او که مخالف شاه و سلطنت هستند مصدق را وادار کنند بزودی تقاضای استعفای شاه را بکنند...»^{۳۷}

حسین علاء با وجود روابط نزدیک و صمیمانه‌ای که با دکتر مصدق داشت، بر اثر بروز اختلاف بین دربار و دولت و به دنبال نطق توهین آمیز دکتر مصدق نسبت به شاه در فروردین ماه سال ۱۳۳۲، از وزارت دربار استعفا داد، ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجدداً به این مقام منصوب شد. علاء در فروردین ماه سال ۱۳۳۴ پس از استعفای سپهبد زاهدی از مقام نخست‌وزیری برای دومین بار به نخست‌وزیری انتخاب شد و این بار دو سال تمام در مقام نخست‌وزیری باقی ماند. از مهمترین وقایع دوره دوم نخست‌وزیری علاء پیوستن ایران به سازمان پیمان بغداد بود که به اعتراض شدید دولت شوروی و بحران در روابط ایران و شوروی انجامید. علاء یک روز قبل از عزیمت به بغداد برای شرکت در نخستین اجلاس سازمان پیمان بغداد (۲۵ آبان ماه ۱۳۳۴) مورد سوء قصد یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت و همین امر بهانه‌ای برای دستگیری نواب صفوی رهبر این جمعیت و اعضای دیگر فدائیان اسلام، از جمله برادران واحدی و خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا و اعدام چهار تن از آنان گردید...»^{۳۸}

پرونده قتل رزم آرا نیز که با عفو خلیل طهماسبی مختومه اعلام شده بود، پس از دستگیری و محاکمه و اعدام قاتل رزم آرا مجدداً به جریان افتاد و آیت‌الله کاشانی

۳۷- گزارشهای محرمانه هندرسن از صفحات ۶۷۴ تا ۶۸۴ کتاب «روابط خارجی آمریکا در سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴» - جلد دهم، که به ایران اختصاص دارد استخراج شده است. نام اصل کتاب که از طرف وزارت خارجه آمریکا منتشر شده به شرح زیر است:

Foreign relations of The United States 1952-1954

۳۸- اعدام شدگان، که روز ۲۱ دیماه ۱۳۳۴ نیربازان شدند عبارت بودند از نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر (ضارب علاء). عبدالعسین واحدی نیز به دست تیمور بختیار فرماندار نظامی وقت تهران کشته شد و روزنامه‌ها نوشتند که حین فرار به قتل رسیده است.

به‌عنوان آمر قتل رزم آرا بازداشت گردید. عده‌ای از اعضای سابق جبهه ملی مانند دکتر بقائی و حسین مکی هم در جریان رسیدگی به این پرونده بازداشت شدند، ولی سرانجام با اقداماتی که از طرف جامعه روحانیت به عمل آمد دستور آزادی آیت‌الله کاشانی و سایر بازداشت‌شدگان صادر گردید.

انتخابات دوره نوزدهم مجلس شورای ملی نیز در زمان نخست‌وزیری علاء صورت گرفت، ولی خود علاء در جریان این انتخابات دخالت نکرد و کارگردانی انتخابات این دوره با امیراسدالله علم وزیر کشور کابینه علاء بود. حسین علاء در فروردین‌ماه سال ۱۳۳۶ به دستور شاه از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و مجدداً به وزارت دربار منصوب شد. وزارت دربار حسین علاء این بار بیش از شش سال به طول انجامید و در این مدت امور وزارت دربار را با نهایت دقت و صداقت اداره می‌کرد. علاء جز در تشریفات رسمی و مهمانی‌هایی که می‌بایست به عنوان وزیر دربار در آن شرکت کند، در هیچ‌یک از مجالس غیر رسمی و مهمانیهای خصوصی دربار حاضر نمی‌شد، زیرا همسرش به دلایلی که قبلاً اشاره شد حاضر به شرکت در مهمانی‌های دربار نبود و علاء هم نمی‌خواست بدون همسرش در این مجالس شرکت نماید.

نویسنده چندین بار در دوران طولانی تصدی وزارت دربار از طرف علاء، به مناسبت‌های مختلف او را در دفتر کارش ملاقات کردم. یکی از خصوصیات بارز او نظم و دقت فراوان و وقت‌شناسی بود. برخلاف اکثر رجال گذشته که وقت تعیین شده برای ملاقات مراجعین را رعایت نمی‌کردند، و یا به علت وقت‌ناشناسی و پرچانگی مراجعینی که پیش از وقت مقرر در اطاق آنها می‌ماندند نمی‌توانستند سایر ملاقات‌کنندگان را به موقع بپذیرند، علاء در رأس ساعت و دقیقه تعیین شده مراجعینی را که قبلاً وقت ملاقات گرفته بودند به حضور می‌پذیرفت و در رأس وقت تعیین شده از جای خود برمی‌خاست و دست خود را برای خداحافظی دراز می‌کرد تا ملاقات‌کننده بعدی در رأس ساعت تعیین شده به دیدن او بیاید. در آغاز هر ملاقات هم بعد از تعارف مختصری با کمال ادب و مهربانی می‌گفت برای اصفای فرمایشات حاضریم و برخلاف معمول اکثر رجال، که برای کارهای انجام‌نشده هم جواب صریح و منفی نمی‌دادند و در واقع مراجعه‌کننده را به امید واهی سر می‌دواندند، در مقابل خواهش غیرمنطقی و غیرعملی به صراحت پاسخ منفی می‌داد و اگر وعده انجام کاری را می‌داد حتماً آن را به انجام

می‌رساند.

در آن زمان من سردبیر مجله خواندنیها بودم و در صفحه اول هر شماره مجله تفسیری درباره مسائل بین‌المللی می‌نوشتیم. مرحوم علاء این مقالات را به‌دقت می‌خواند و دلیل علاقه و توجه او به نویسنده هم بیشتر به خاطر همین مقالات بود. در یکی از این ملاقاتها به مناسبتی عقیده او را درباره دکتر مصدق پرسیدم. مرحوم علاء در یک جمله گفت «مرد پاک و وطن‌پرستی بود، ولی بعضی از اطرافیانش منحرفش کردند و در این اواخر وجهه شخصی خودش را بر مصلحت مملکت ترجیح داد...». در همان جلسه موقع خداحافظی گفت «آقای طلوعی مطلبی که راجع به دکتر مصدق گفتم پیش خودتان بماند. انتشارش فعلاً به مصلحت نیست...». مرحوم علاء حدود زمانی «فعلاً» را تعیین نکرد، ولی تصور می‌کنم بعد از گذشت سی و چند سال اخلاقاً مانعی در بازگو کردن این سخن وجود نداشته باشد.

در اوایل سال ۱۳۴۲ و در جریان حوادثی که به بازداشت آیت‌الله خمینی و وقایع خونین ۱۵ خرداد انجامید، علم نخست‌وزیر و علاء وزیر دربار بود. علاء شدت عملی را که دولت علم درپیش گرفته بود به مصلحت نمی‌دانست و معتقد بود که رویارویی شاه با روحانیت عاقبت خوبی نخواهد داشت. مخالفت علاء با این سیاست و اقداماتی که هی برای تغییر رویه شاه و دولت در برابر روحانیون به عمل آورد و به مفضوب شدن او انجامید، در آن زمان و تا سقوط رژیم گذشته در هیچ نشریه داخلی منعکس نشد، ولی یک محقق آمریکائی به نام «ماروین زونیس» که اخیراً کتابی از او تحت عنوان «شکست شاهانه» به فارسی ترجمه شده است، در سفری به ایران در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) تحقیقاتی درباره این ماجرا به عمل آورد و نتیجه تحقیق خود را درباره نقش شخصیت‌ها در تحولات سیاسی ایران در کتابی تحت عنوان «نخبگان سیاسی در ایران»^{۳۹} منتشر کرد. در این کتاب ماجرای مفضوب شدن علاء و چند تن از شخصیت‌های همفکر او در جریان وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این‌طور شرح داده شده است:

در دومین روز شورش و تظاهرات پردامندای که در جریان عزاداری ماه محرم و به دنبال بازداشت آیت‌الله خمینی در ژوئن ۱۹۶۳ روی داد و طی آن خون هزاران

نفر به زمین ریخته شد، عالیجناب حسین علاء که در آن موقع وزیر دربار شاهنشاهی بود از عواقب این کار اندیشناک شد و مصلحت آن دید که نگرانی‌های خود را با جمعی از رجال معمر درمیان بگذارد. او چند تن از برجسته‌ترین نخبگان سیاسی ایران را که عبدالله انتظام، سردار فاخرحکمت و ژنرال مرتضی یزدان‌پناه از آن جمله بودند نزد خود فراخواند و با آنان به مشورت پرداخت. همه آنها متفق‌الرأی بودند که شدت عمل و ریختن خون کسانی که تنها شعارشان اعتراض به دستگیری و بازداشت یک رهبر مذهبی است به صلاح اعلیحضرت نیست... این چهار خدمتگزار صدیق شاه، برای بیان نظریات خود، به‌وسیله حسین علاء تقاضای شرفیابی فوری کردند و نگرانیهای خود را با شاه درمیان گذاشتند. جزئیات آنچه در این شرفیابی رخ داد فاش نشده، ولی قدر مسلم این است که شاه از این که عدای از خدمتگزاران او، هر چند که هر چهار تن مردان نخبه و برجستهای بودند، به خود اجازه دادماند به او درس حکومت بدهند خشمگین شد و آنان را از پیش خود راند. نتیجه این جسارت برکناری علاء از وزارت دربار، خانه‌نشین شدن انتظام رئیس شرکت ملی نفت، جلوگیری از تجدید انتخاب سردار فاخرحکمت به نمایندگی و ریاست مجلس و استعفای ژنرال یزدان‌پناه از ریاست بازرسی شاهنشاهی بود...۲۰۰۰

حسین علاء بعد از برکناری از وزارت دربار، به‌عنوان استمالت، از طرف شاه به سناتوری منصوب شد، ولی بیش از یک سال دیگر عمر نکرد و در سال ۱۳۴۳ در سن ۸۲ سالگی درگذشت. البته بعد از او دیگر کسی جسارت نکرد حرفی بالای حرف شاه بزند و نتیجه همان شد که دیدیم...